



یک ربع بعد از حادثه نوبت ما بود، یعنی اگر یک ربع زودتر رفته بودیم یا این انفجار یک ربع دیرتر انجام می شد، ما هم توفیق شهادت پیدا می کردیم. با آقای حسنی از مجلس قدم می زدیم و داشتیم از کوچه پشت به سمت آن ساختمان سفید می رفتیم که یکباره دیدیم منفجر شد. وقتی آنجا رسیدیم، هیچ کسی را راه نمی دادند. بالای اتاق جلسه کمیسیون امنیت منفجر شده بود. بر اثر شوکی که ایجاد شده بود، دست چپم بی حس شده بود و برای مداوا به بیمارستان شهید مصطفی خمینی رفتیم. چند ساعتی آنجا بودم و سرم و آمپول زدند و گفتند این یک شوک عصبی است و خیلی جای نگرانی نیست. ما حالت غم زده خیلی شدید داشتیم، اینکه حالا چه می شود. رئیس جمهور و نخست وزیر مملکت و جمعی از بزرگان کشور رفتند و تعدادی هم که در انفجار حزب رفته بودند. نگرانی من برای اداره کشور بسیار زیاد بود؛ خصوصاً در استان بحران زده ای مثل استان آذربایجان غربی. این دو حادثه، حوادث بسیار تلخ، غم انگیز، سنگین و شوک آوری بود که یکی را خودم از نزدیک حضور داشتم و کمک کردم و شاهد عمق مظلومیت آنها بودم و اینکه نمی توانستیم کار خاصی کنیم



نحوه تشکیل دولت جدید پس از شهید رجایی

من با حاج احمد آقا تماس گرفتم و گفتم که من چنین کاری را انجام داده ام و همه آقایان استانداران هم اینجا هستند. اگر اجازه بدهید ما بیاییم تهران خدمت حضرت امام برسیم و نظرمان را بگوییم، البته نگفتم چه کسی را تعیین کرده ایم

گزارش

تاکنون بخش هایی از جلد نخست کتاب سال های بی حصار را بررسی و در ایران اقتصادی منتشر کردیم. کتاب که به حوادث سال های قبل و پس از انقلاب می پردازد، مجموعه خاطرات اصغر ابراهیمی اصل است که از دوران کودکی، مدرسه و تحصیلات دانشگاهی و پس از آن در دوران مسئولیت های خود روایت کرده است. خاطرات ابراهیمی اصل در شماره های اخیر به سال ۵۹ و ۶۰ و پس از آن رسیده که مسائلی را درباره آغاز جنگ تحمیلی و حمله ارتش بعث عراق به ایران عنوان کرده است. وی در این کتاب، همچنین به انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و شهادت شهید رجایی و باهنر به عنوان رئیس جمهور و نخست وزیر کشورمان اشاراتی داشته است.

تیر ۱۳۶۰ آقای کیاش را با تخت بیمارستان و در حالی که سرم و کیسه خون به او وصل بود، از بیمارستان شهید مصطفی خمینی به مجلس بردند. با آمدن او و چند نفر دیگر از مجروحان به مجلس، مجلس از اکثریت نیتاد و رسمیت پیدا کرد. این صحنه متاثرکننده بود؛ چون ما آیت الله بهشتی را از دست داده بودیم.

انفجار دفتر نخست وزیری

بعد از انفجار دفتر حزب در هفتم تیر، در هشتم شهریور هم دفتر نخست وزیری، که در آن جلسه کمیسیون امنیت ملی تشکیل شده بود، منفجر شد. آقای رجایی، حجت الاسلام باهنر و سرهنگ هوشنگ وحید دستجردی و تعدادی از افراد شهید شدند و چند نفر دیگر مثل سرهنگ وصالی مجروح شدند و تعدادی هم سربایی مداوا شدند. در آن جلسه هم من و هم آقای حسنی دعوت بودیم. موضوع جلسه هم مشخص بود و ما باید شرکت می کردیم. یک ربع بعد از حادثه نوبت ما بود، یعنی اگر یک ربع زودتر رفته بودیم یا این انفجار یک ربع دیرتر انجام می شد، ما هم توفیق

حضور مجروحان هفتم تیر در مجلس سه شنبه نهم تیر ۱۳۶۰ جنازه شهدا تشییع شد. روزه روی مجلس وقتی جنازه شهدای هفتم تیر را تشییع می کردند، حتی یک تابوت هم برای کلاهی درست کرده بودند و فکر می کردند که شهید شده است، در حالی که بعداً معلوم شد کلاهی خودش رفته و مواد منفجره را در ساختمان دفتر حزب کار گذاشته و در حزب نفوذی بوده است.

اولین جلسه مجلس شورای اسلامی پس از حادثه هفتم تیر در دهم تیر ماه ۱۳۶۰ با حضور جانبازان حادثه انفجار حزب جمهوری برگزار شد؛ چون تعداد زیادی از نمایندگان شهید شده بودند و تعداد نمایندگان کم شده بود، مجلس به حد نصاب لازم برای تشکیل جلسه نمی رسید، اما وضعیت بحرانی بود و تشکیل جلسه مجلس در آن اوضاع ضرورت داشت. برای همین با خانواده های مجروحان هفتم تیر هماهنگی صورت گرفت تا نمایندگان مجروح، با وجود گذشت زمان اندکی از هفتم تیر در مجلس حضور پیدا کنند. با خانواده آقای کیاش هم صحبت کردند و ایشان موافقت کرد. صبح دهم

کتاب

مدیریت بحران پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی

حوادث و ترورهای مثل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و نخست وزیری در تهران می توانست مملکتی را متلاشی کند، اما ما زیربنا را در استان درست ساخته بودیم، بلافاصله بعد از این دو حادثه رفتیم با مسئولان، روحانیت، سپاه، معتمدین و حتی سران عشایر صحبت کردیم؛ آنها را توجیه می کردیم این حادثه بسیار غم انگیز است، اما باعث تداوم و انسجام انقلاب و مملکت و نظام خواهد شد و این معنی اش فروپاشی نیست. امام هم با هوشمندی بلافاصله افراد را منصوب می کردند، یعنی بلافاصله بعد از شهادت آیت الله بهشتی، جانشین ایشان را منصوب کردند و این نشان می داد نظام از بالا فرماندهی، رهبری و مدیریت می شود و اگر سربازی می افتد پرچمش را سرباز دیگری برمی دارد و اتفاق خاصی در کلیت نظام به وجود نمی آید. درایت، هوشمندی، اقدام سریع، تصمیم گیری

و حرف هایی که حضرت امام پس از حوادث می زدند، به نظر من استحکام نظام را صد چندان می کرد و هر چند که ما با عقل ضعیف و تجربه کم خودمان خیلی احساس نگرانی می کردیم، با آن حرکت امام جرأت پیدا می کردیم و به دل حادثه می رفتیم و خدا هم کمک می کرد و مسائل حل می شد.



بود. وقتی به استان برگشتیم، یادم هست سخنرانی مهمی برای همکاران و دوستان کردم. در حین سخنرانی همه گریه می کردند و حتی خودم هم نمی توانستم جلوی اشک هایم را بگیرم.

معاونان من در استانداری

در زمان استانداری آذربایجان غربی نفراتی که به عنوان معاونان خود انتخاب کردم، نیروهای خوبی بودند. آنها بعداً همگی بدون استثنا رشد سیاسی بالایی داشتند و معاون وزیر، سفیر، نماینده مجلس یا فرمانده سپاه شدند. من در تئوری مدیریتی خودم، به اصولی معتقدم که یکی از آنها «انتخاب فرد صحیح» برای «کار صحیح» در «زمان صحیح» است؛ بنابراین در انتخاب هایم خیلی دقت می کنم و وقتی هم که انتخاب کردم آن نفرات می مانند و کارآمدی خوبی دارند. معاونان من در زمان استانداری آذربایجان غربی خیلی خوب بودند؛ یکی آقای مهندس مجتبی ثمره هاشمی بود که آقای دکتر باهنر، نخست وزیر، دایی ایشان می شد. ایشان نیروی مخلص و خوبی بود و معاون سیاسی من در استانداری بود. آقای حاج حسین از سر صدق و خلوص اعتماد زیادی داشت. کشمیری یکی از کسانی بود که هیچ کس فکر نمی کرد چنین کاری را انجام بدهد و نمی دانستند این از کجا آمده، چه کسی او را آورده است و سوابقش چیست. گاهی دعوتنامه ها با اسم او و از طرف خسرو تهرانی برای استان می آمد و اطلاعاتی را می فرستادند که اطلاعات به کلی سری و محرمانه شورای امنیت کشور

آقای موسی خیر، که قائم مقام وزیر یا رئیس سازمان مدیریت بود، با یک موتور آمده بود و می خواست برود بالا، گفتند آقا نمی شود بروید. افراد دیگری که می خواستند بروند آنجا جمع شده بودند و همه هم مسئول بودند، اما هیچ کاری نمی توانستند بکنند. اطلاعات دقیقی هم به دست نمی آمد. اصلاً نمی دانستیم، چگونه ولی می دانستیم منفجر شده است، حالا بعد از حادثه فهمیدیم که شهید رجایی یا شهید باهنر را از روی دندان هایشان شناسایی کرده اند؛ چون آنها در آن انفجار سوخته بودند. بد نیست بگویم که همین آقای مسعود کشمیری که این کار را کرد، یکبار که به ریاست جمهوری رفته بودیم، موقع نماز دیدیم آقای رجایی به ایشان تعارف کرد و وادارش کرد پیش نماز بایستد و آقای رجایی و همه ما پشت سرش نماز خواندیم. یعنی اعتماد شهید رجایی به تیمی که با او کار می کرد، خیلی بالا بود. آقای رجایی به خسرو تهرانی، به وزرا، به مسئولان، به مهندس شکرالله حیدری، رئیس دفترش و همه مجموعه افرادی که آنجا بودند، از سر صدق و خلوص اعتماد زیادی داشت. کشمیری یکی از کسانی بود که هیچ کس فکر نمی کرد چنین کاری را انجام بدهد و نمی دانستند این از کجا آمده، چه کسی او را آورده است و سوابقش چیست. گاهی دعوتنامه ها با اسم او و از طرف خسرو تهرانی برای استان می آمد و اطلاعاتی را می فرستادند که اطلاعات به کلی سری و محرمانه شورای امنیت کشور